

## بازخوانی جایگاه خاقانی در پرتو «ایدئولوژی ادبی» زرین کوب

علی بازوند<sup>۱</sup>

۱. استادیار گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

\* ایمیل نویسنده مسئول: Dr.bazvanda@cfu.ac.ir

### چکیده

هدف از پژوهش حاضر، واکاوی جایگاه افضل‌الدین خاقانی شروانی در تاریخ ادبیات ایران براساس نظریه «ایدئولوژی ادبی» عبدالحسین زرین کوب است. خاقانی به عنوان یکی از پیچیده‌ترین شاعران سبک فنی، همواره در مرز میان ستایش‌های تکنیکی و نقدهای ساختاری قرار داشته‌است. مسئله اصلی این تحقیق، چگونگی بازخوانی تضادهای درونی خاقانی (دربار در برابر خانقاه) و تبدیل آنها به یک نظام زیبایی‌شناختی در دستگاه نقد زرین کوب است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای، به بررسی مؤلفه‌هایی نظیر، «معماری کلام» و «نمادشناسی رنج» در اشعار خاقانی پرداخته‌است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که زرین کوب، خاقانی را نه صرفاً یک شاعر متکلف؛ بلکه بنیان‌گذار نوعی «فردیت پرخاشگر» در شعر فارسی می‌داند که از طریق دشوارگویی علمی و تفاخر ادبی، در پی کسب قدرت و تمایز در برابر نهادهای سیاسی زمانه بوده‌است. نتایج نهایی حاکی از آن است که از منظر زرین کوب، جایگاه واقعی خاقانی در تاریخ ادبیات، در گذار او از «ایدئولوژی فضل» به «ایدئولوژی عبرت» (به‌ویژه در حبسیات و قصیده‌ایوان مدائن) نهفته است، جایی که او از یک درودگر کلمات به راوی صادق دردهای وجودی انسان بدل می‌شود.

کلیدواژه‌گان: بازخوانی، جایگاه، خاقانی، زرین کوب، نظریه، ایدئولوژی ادبی.



شیوه استناددهی: بازوند، علی. (۱۴۰۶). بازخوانی جایگاه خاقانی در پرتو «ایدئولوژی ادبی» زرین کوب. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۵(۲)، ۱-۱۸.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۶ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۱۱ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۸ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۱۶ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۶

## The Treasury of Persian Language and Literature

### Reassessing Khāqāni's Position in Light of Zarrinkoub's Concept of "Literary Ideology"

Ali Bazund<sup>1\*</sup>

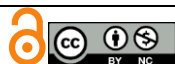
1. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Farhangian University, Tehran, Iran

\*Corresponding Author's Email: Dr.bazvanda@cfu.ac.ir

#### Abstract

The present study aims to examine the position of Afzal al-Din Khāqāni Shirvani in the history of Persian literature on the basis of Abdolhossein Zarrinkoub's theory of "literary ideology." As one of the most complex poets associated with the technical style, Khāqāni has consistently occupied an intermediary position between technical admiration and structural criticism. The central problem of this study concerns the manner in which Khāqāni's internal contradictions—particularly the opposition between the court and the Sufi lodge—may be reinterpreted and transformed into an aesthetic system within Zarrinkoub's critical framework. Employing a descriptive-analytical method and drawing on library-based sources, the study examines such components as the "architecture of language" and the "symbolism of suffering" in Khāqāni's poetry. The findings indicate that Zarrinkoub regards Khāqāni not merely as an excessively ornate poet, but as the founder of a form of "aggressive individuality" in Persian poetry. Through scholarly obscurity and literary self-aggrandizement, Khāqāni sought to acquire authority and establish distinction in opposition to the political institutions of his time. The final results suggest that, from Zarrinkoub's perspective, Khāqāni's true position in literary history lies in his transition from an "ideology of erudition" to an "ideology of admonition," particularly in his prison poems and the qasida The Arch of Ctesiphon. It is at this point that he is transformed from a craftsman of words into a sincere narrator of the existential suffering of humankind.

**Keywords:** *reassessment, position, Khāqāni, Zarrinkoub, theory, literary ideology.*



**How to cite:** Bazund, A. (2027). Reassessing Khāqāni's Position in Light of Zarrinkoub's Concept of "Literary Ideology". *The Treasury of Persian Language and Literature*, 5(2), 1-18.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 16 May 2026

Revise Date: 01 June 2026

Accept Date: 08 June 2026

Initial Publish: 07 August 2026

Final Publish: 22 June 2027

## مقدمه

قرن ششم هجری در تاریخ ادبیات ایران، نه تنها عصر دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی، بلکه دوران گذار از الگوی «سادگی خراسانی» به الگو و چارچوب فکری «پیچیدگی فنی» است. در این سده، شعر فارسی از بساطت محسوس و عینی عهد سامانی و غزنی فاصله گرفته و به سوی نوعی انتزاع‌گرایی، تراکم معنایی و فضل‌محوری حرکت می‌کند. خاقانی شروانی در کانون این دگرگونی ایستاده است. او شاعری است که «زبان» را از یک ابزار بیانی صرف، به یک «نهاد قدرتمند» بدل می‌کند.

«اگرچه ادبیات و به‌ویژه شعر حامل اندیشه‌ها و احساسات مشترک نوع بشر در طول روزگار بوده است و اغراض تقریباً یکسانی را از تمامی فرهنگ‌ها و زبان‌ها در خود جای داده است، اما آنچه در این میان ارزش و اهمیت ویژه‌ای می‌یابد، چگونگی تجلی این گونه احساسات و اندیشه‌ها در قالب کلام ادبی است. با توجه به همین اصل، موفقیت هنری هر شاعری براساس چارچوب و سبک استفاده‌شده در طرح این گونه مضامین سنجیده می‌شود» (۱).

خاقانی را نه یک شاعر تک‌ساحتی، بلکه تلاقی‌گاه تضادهای بنیادین «انسان عصر سلجوقی و خوارزمشاهی» باید دید. جایگاه خاقانی را نباید تنها در مهارت‌های بیانی او جست، بلکه باید در «ایدئولوژی ادبی» او یافت؛ یعنی آن نظام فکری و زیبایی‌شناختی که شاعر براساس آن، رابطه خود را با ممدوح، خدا و متن تعریف می‌کند.

«جلوه‌های طبیعت در دل حساس او، البته، تأثیری قوی دارد. گذشته از دلربایی‌های باغ و بهار، زیبایی‌های صبح و آسمان شب در شعر وی انعکاس دلپذیری یافته است. طلوع آفتاب در سرزمین قفقاز در شعر وی رنگی روحانی دارد. در توصیف راه حج، شوق و هیجان روحانی او بیشتر پیداست. بیابان‌های بیکران و مغیلان‌ها و خارزارهای بین راه را با دقت بی‌مانند توصیف می‌کند. در ذکر هیجان‌های روحانی و شور و اشتیاق باطنی که به دیدار کعبه، مدینه

و خراسان دارد نیز قدرت بیان او بی‌مانند است، اما آنجا که آلام و مصایب خود را بیان می‌کند، خواننده نقش آتشین تب‌دار دردناک او را به‌خوبی می‌تواند حس کند... ذوق فقر و تجرد نیز رنگی از معنویت و معرفت به سخن او می‌بخشد. در این اشعار زهدآمیز، خاقانی بیانی بسیار قوی دارد و گویی طبع بلندپرواز ناخرسند او که از همه‌کس آزاده و از همه‌جا سرخورده است، برای آنکه از اوج پرواز خویش فرود نیاید و به پستی‌ها و زبونی‌های مبتذل این‌جهانی سر فرود نیاورد، عمداً به سایه آرامش‌بخش این اندیشه‌ها گریخته است» (۲).

اصطلاح «ایدئولوژی ادبی» در خوانش زرین‌کوب، به معنای جزم‌اندیشی‌های سیاسی نیست، بلکه به معنای «منطق درونی» اثر و نسبت آن با ساختار قدرت و معرفت است. زرین‌کوب معتقد است خاقانی دچار یک «تضاد طبقاتی - فرهنگی» است. او از سویی خود را «حسان‌العجم» می‌خواند و در پی کسب هویت از طریق دربار است و از سوی دیگر، با نگاهی تحقیرآمیز به دنیا، در پی اثبات زهد و استغنا از خویش است (۲).

«اگرچه در دیوان وی مکرر به اشعاری برمی‌خوریم که از آن‌ها بوی وارسنگی و زهد استشمام می‌شود، لیکن چنان‌که نوشته‌اند: خاقانی در این راه از مرحله حرف و سخن تجاوز نکرده و پای در پایگاه عمل نهاده بود. تصوف او سطحی و از نوع اعتقادات یک فرد قشری و عامی بود؛ زیرا قدم گذاشتن در راه سیر و سلوک، لازمه‌اش ترک جاه و مقام و بریدن از تجملات دنیوی است و این‌ها چیزهایی است که خاقانی همه کوشش خود را مصروف رسیدن به آن‌ها کرده و دمی از طلب بازناپستاده بود و به‌طوری‌که محققان نوشته‌اند، خاقانی همیشه در تجمل زندگی کرده» (۳).

این دوگانگی، زیربنای ایدئولوژی ادبی او را می‌سازد که در آن، «قصیده» ابزاری برای نبرد میان «من آرمانی» و «من واقعی» شاعر می‌گردد.

«[خاقانی] با همه کوششی که برای خلق تصاویر حسی داشته، جنبه تلفیقی بر تشبیهات و دیگر صور خیال او حاکم است؛ یعنی تشبیهات و صور خیالی که نتیجه مستقیم او از زندگی و طبیعت باشد کم‌تر دارد و این جنبه تلفیقی بیشتر در جهت نوعی صفت یا تأمل و اندیشه است که سال‌ها قبل از او در شعر عنصری آغاز شده بود و مسأله خلق تازگی‌هایی از این نوع، با صورت وسیع‌ترش، همان چیزی است که در دوره‌های بعد «مضمون‌یابی» یا «خیال خاص» خوانده می‌شود» (4).

یکی از چالش‌برانگیزترین بخش‌های ایدئولوژی ادبی خاقانی از منظر زرین‌کوب، مسأله «تعقد» و دشوارگویی است.

«خاقانی نیز خود را شاعر مفلک می‌خواند و خوان معانی را از آن خویش می‌پندارد و همه شعرای دیگر را از متقدم و متأخر ریزه‌خور خوان خویش می‌شمارد و معاصرین را علی‌الخصوص می‌نکوهد و همه را عطسه و عیال خود و میوه‌چین طبع و دزد بیان خویش می‌خواند و جملگی را به سرقت و انتحال متهم می‌کند و این سرقت و انتحال را بر آن‌ها عیب می‌گیرد و با لهجه‌ای مشحون از کبر و عجب بر آن‌ها می‌تازد و با سخریه و نکوهش در حق آن‌ها سخن می‌گوید و همه را دزد بیان خویش می‌خواند» (5).

جایگاه خاقانی در تاریخ ادبیات از منظر زرین‌کوب، با مفهوم «فردیت» گره خورده است. تا پیش از خاقانی، شاعر مداح معمولاً در ممدوح محو می‌شد، اما خاقانی در قصاید خود، حتی هنگامی که به ستایش شروان‌شاه می‌پردازد، «خود» را به عنوان قطب اصلی متن قرار می‌دهد.

خاقانی با وارد کردن تجربیات شخصی، نظیر مرگ فرزندان، همسر و حبس در قلعه، به بدنه اصلی قصیده، ساختار سنتی این قالب را دگرگون کرد.

«خاقانی در اشعار خود کوشیده است تا آنجا که میسر است، ابیات و اشعار خود را آکنده از معانی و اشارات مختلف کند. از این رو، دیوان خاقانی از آثاری است که می‌توان رگه‌هایی از اغلب علوم

متداول زمان را در آن یافت. آنچه مسلم است، خاقانی تنها به اشارات علمی بسنده نکرده است، بلکه هر آنچه در ذهن داشته و میسر بوده است، چاشنی شعر خود کرده است. زندگی پرفرازونشیب خاقانی، به همراه سفرهای موفق و ناموفق و تجربه‌مندی‌های مستقیم او نیز مزید بر علت شده است تا شعر خاقانی شعری متفاوت باشد» (6).

بخش احساسی و عاطفی ابیات خاقانی زمانی است که شاعر به مرثیه عزیزان خود و گله و شکایت از روزگار اشاره می‌کند. «بهترین و ارزنده‌ترین قسمت دیوان خاقانی اشعاری است که روح متألم و عاصی او را نشان می‌دهد و این معنی در دو فصلی که به مرثیه و شکوای وی اختصاص داده شده است، مشاهده می‌شود» (7).

بارزترین ویژگی زبانی شعر خاقانی، پیچیدگی و دشواری آن است، به گونه‌ای که درک بسیاری از ابیات، بدون مراجعه به شروح و توضیحات، برای خواننده دشوار به نظر می‌رسد. در نگاه اول، این ویژگی‌ها از ارزش شعر می‌کاهد؛ زیرا مخل سلاست و فصاحت است و همچنین مانعی برای رسیدن به معنای واقعی کلام است. از طرفی، عده‌ای بر این باورند که این شیوه سرایش، موجب تعالی جایگاه شاعر است. عصری که خاقانی در آن به سرودن شعر می‌پرداخته، هنوز قالب «قصیده» قالب رایج شعر بوده است. دلیل دیگر، فضای دربار و مداحی، «قصیده» را می‌پسندد و همچنین شاید خاقانی خود احساس می‌کند که توانایی وی در سرودن قصیده بیشتر از سایر قوالب شعری است و می‌تواند او را به مقاصدش رهنمون کند.

«می‌توان گفت که بسیاری اطلاع و احاطه خاقانی بر لغات فارسی و عربی و اصطلاحات فلاسفه و اطبا و دقت ادبی او در ترکیب الفاظ، سبب پوشیدگی آرا و افکار ساده وی گردیده، چندان‌که گمان می‌رود مضامین ابیاتش نیز سراسر پیچیده و فکر او از حد طبیعی بیرون است و این خیال، اگر هم در قسمتی از ابیات او با

واقعۀ مطابقت کند، ولی در بسیاری از آن با حقیقت سازگار نیاید» (8).

بررسی جایگاه خاقانی از منظر ایدئولوژی ادبی زرین کوب، ما را با شاعری روبه‌رو می‌کند که در میانه سهراهی «دربار»، «خانقاه» و «کتابخانه» ایستاده است. او نه به تمامی درباری است، نه صوفی تمام‌عیار و نه صرفاً یک عالم منزوی. این پژوهش بر آن است تا با تکیه بر متون اصلی زرین کوب و تطبیق آن با واقعیات متنی دیوان خاقانی، به این پرسش پاسخ دهد که: چگونه تضادهای درونی خاقانی، منجر به خلق یکی از پیچیده‌ترین و درعین حال شکوهمندترین نظام‌های زیبایی‌شناختی در تاریخ ادبیات ایران شده است؟

#### پرسش‌های پژوهش

##### ۱. پرسش اصلی

تبیین جایگاه خاقانی در تاریخ ادبیات ایران براساس مؤلفه‌های «ایدئولوژی ادبی» در منظومۀ فکری عبدالحسین زرین کوب چگونه صورت می‌پذیرد و این خوانش چه تمایزی با نقدهای سنتی و سبک‌شناختی دارد؟

##### ۲. پرسش‌های فرعی

تقابل قدرت و زهد: تضاد ایدئولوژیک میان «دربار» و «خانقاه» در زیست‌جهان خاقانی، از منظر زرین کوب چگونه به فرم ادبی، قصیدۀ فنی، تبدیل شده است؟  
تحلیل زبانی: دشوارگویی و تعقد زبانی خاقانی در نقد زرین کوب، تا چه حد به‌عنوان یک «انتخاب ایدئولوژیک» برای کسب قدرت ادبی و تمایز اجتماعی تحلیل می‌شود؟

##### فرضیه‌های پژوهش

معمولاً در مقالات آکادمیک، در پاسخ اولیه به سؤالات فوق، فرضیه‌هایی نیز مطرح می‌شود:

۱- به نظر می‌رسد زرین کوب، خاقانی را نه یک شاعر مقلد، بلکه بنیان‌گذار نوعی «ایدئولوژی اشرافی در زبان» می‌داند که آگاهانه از سادگی فاصله می‌گیرد.

۲- فرضیۀ دیگر این است که زرین کوب، جایگاه تاریخی خاقانی را به‌عنوان «حلقه وصل فضل و عاطفه» تعریف می‌کند، جایی که رنج‌های شخصی شاعر، حبسیات و سوگ‌نامه‌ها، ایدئولوژی رسمی درباری او را به چالش می‌کشد.

##### روش پژوهش

پژوهش حاضر از نظر ماهیت، در زمرۀ تحقیقات بنیادی - نظری و از حیث روش، مبتنی بر روش «توصیفی - تحلیلی» با رویکرد نقد هرمنوتیک و تاریخی است. ابزار گردآوری داده‌ها در این مطالعه، شیوۀ «کتابخانه‌ای» و فیش‌برداری از متون دست‌اول و منابع ثانویه است.

#### اهداف پژوهش

##### ۱- هدف اصلی

هدف بنیادین این پژوهش، تبیین و بازشناسی جایگاه خاقانی شروانی در سنت شعر فارسی از منظر منظومۀ فکری عبدالحسین زرین کوب است. این تحقیق در پی آن است تا نشان دهد چگونه زرین کوب با استفاده از ابزار «نقد ایدئولوژیک» و «روان‌شناسی ادبی»، فراتر از توصیف‌های فنی معمول، خاقانی را به‌عنوان شاعری پیشرو در تثبیت «فردیت هنری» و «استقلال زبانی» معرفی می‌کند.

##### اهمیت و ضرورت پژوهش

ضرورت این تحقیق از آنجا ناشی می‌شود که خاقانی همواره به دلیل «تعقد زبانی» مورد بی‌مهری یا کژفهمی قرار گرفته است. بازخوانی او از دریچۀ ذهن نقاد و جامع‌الاطراف زرین کوب، می‌تواند پیوند میان «فرم» و «محتوای فکری» را در یکی از پیچیده‌ترین ادوار ادبی ایران روشن سازد و الگویی برای نقد علمی سایر شاعران سبک فنی ارائه دهد.

## پیشینه پژوهش

تحقیق در باب جایگاه خاقانی و نسبت آن با مکاتب نقد مدرن، طیف وسیعی از مطالعات را دربرمی‌گیرد. باین حال، بررسی آرای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب به عنوان منتقدی که «تاریخ» را در «ادبیات» و «روان‌شناسی» را در «سبک‌شناسی» ادغام کرده است، پیشینه‌ای متمایز دارد.

زرین‌کوب در کتاب «با کاروان حله» (2) و سایر آثار خود، برخلاف تذکره‌نویسان که خاقانی را صرفاً مداحی دشوارگوی می‌دانستند، او را در جایگاه شاعری می‌نشانند که «ایده‌آلیسم هنری» او بر واقعیت‌های اجتماعی‌اش غلبه دارد.

شفیعی کدکنی در کتاب «رستاخیز کلمات» (9)، خاقانی را از منظر «فرمالیسم روسی» تحلیل کرده و معتقد است دشوارگویی او یک «ایدئولوژی زبانی» برای آشنایی زدایی از امر مألوف است.

امامی در کتاب «خاقانی شروانی؛ شاعر صبح و ستایش» (10)، به تحلیل پیوندهای شاعر با دربار شروان‌شاهان پرداخته است. او در این اثر، برخی از نقدهای زرین‌کوب درباره «روحیه اشراقی» خاقانی را به چالش کشیده و استدلال می‌کند که دشوارگویی خاقانی، نه از روی تفاخر، بلکه ناشی از «فخامت طبیعی زبان» در حوزه جغرافیایی آران و شروان است.

ظفری در کتاب «حبسیه در ادب فارسی» (3)، این کتاب شامل دو جلد است که جلد اول آن اختصاص به بررسی شعر حبسیه از آغاز تا پایان دوره زندیه دارد و در جلد دوم، از قاجاریه تا انقلاب اسلامی، حبسیه‌ها یا زندان‌نامه‌ها بررسی شده‌اند.

سجادی‌نژاد و فولادی (11) در مقاله‌ای با عنوان «بازخوانی زیست صوفیانه خاقانی بر پایه تناظر زندگی - اثر» به بررسی بازنمایی ساحت‌های صوفیانه در زندگی و آثار خاقانی پرداخته است.

عزیزپور (12) در پژوهشی تحت عنوان «پندی گران با آهی سوزان: مطالعه موردی مقایسه قصیده ابوعباده بحتری و قصیده ایوان مدائن خاقانی شروانی» به مقایسه بیان دو شاعر در سرودن قصیده ایوان

مدائن پرداخته و در ادامه، هر دو شاعر به توصیف عظمت و بزرگی ساسانیان و به ناپایداری دنیا اشاره کرده‌اند و خواهان پند و عبرت‌آموزی از این بنا شده‌اند.

طایفی و شالچیان‌ناظر (13) در مقاله‌ای با عنوان «بازخوانی انتقادی جایگاه کتاب خاقانی شروانی: حیات، زمان و محیط او در حوزه خاقانی‌پژوهی» به بررسی مجهول ماندن مستندات تاریخی درباره خاقانی و، به تبع آن، سهو و اشتباه خاقانی‌پژوهان پرداخته است.

صادقی‌منش و همکاران (14) در پژوهشی تحت عنوان «بررسی روان‌شناختی علل خودستایی در شعر خاقانی با تکیه بر نظریات آلفرد آدلر» به چگونگی علت اصلی شخصیت خودشیفته در خاقانی پرداخته‌اند و دلیل اصلی آن را عقده‌های حقارت دوران کودکی می‌دانند که پس از سپری شدن این ایام، به شکل عقده‌های برتری نمود می‌یابد و از او شاعری خودستا و توانمند در هجوسرایی می‌سازد.

کرمی و دهقانیان (15) در تحقیقی با عنوان «خاقانی، معمار زبان و خیال» به بررسی شگردهای زبانی، مضمون‌پردازی و موسیقایی و همچنین چگونگی استفاده از ابزارهای ادبی در آفرینش اشعار در شعر خاقانی پرداخته‌اند.

با بررسی منابع فوق، مشخص می‌گردد که اکثر پژوهشگران یا به «صورت»، شفیی کدکنی و شمیسا، پرداخته‌اند و یا به «محتوای تاریخی»، سجادی و امامی. آنچه در این میان مغفول مانده، تبیین یکپارچه جایگاه خاقانی براساس تجزیه و تحلیل روان‌شناسی مؤلف و تاریخ‌نگاری ادبی است که زرین‌کوب واضع آن بود. این پژوهش قصد دارد با تکیه بر مفهوم ایدئولوژی ادبی، نشان دهد که چگونه دشواری‌های زبانی خاقانی در واقع «مرام‌نامه فکری» او برای بازتعریف جایگاه شاعر در ساختار قدرت قرن ششم بوده است.

با تأمل در پیشینه فوق، مشخص می‌شود که هریک از آثار مذکور، تنها به یک جنبه، یا روان‌شناسی، یا قدرت، یا بلاغت، پرداخته‌اند. این تحقیق به دنبال پاسخ به این خلأ است که: «چگونه تمامی این

مؤلفه‌های پراکنده، قدرت، دانش، رنج و تفاخر، در دستگاه فکری زرین‌کوب به یک هویت واحد ادبی به نام خاقانی تبدیل می‌شوند؟»

#### واکاوی پارادوکس دربار و خانقاه در زیست‌جهان خاقانی

##### ۱- دربار، پارادوکس «نیاز و بیزاری»

دربار برای خاقانی حکم «قفس زرین» را داشت. ایدئولوژی درباری خاقانی بر پایه نوعی «تکبر علمی» استوار است. خاقانی در قصاید مدحی خود، ممدوح را تنها بهانه‌ای برای عرضه قدرت کلامی خویش می‌بیند. خاقانی درعین حال که در برابر صله‌های شروانشاه سر تعظیم فرود می‌آورد، در درون خود «احساس غبن» می‌کرد؛ زیرا معتقد بود روح بلند او با حقارت‌های درباری سازگار نیست.

«در بیشتر ستایش‌های او لحن گله و نارضایتی هست؛ زیرا شاعر بلندپرواز آوازه‌جوی، شهر شروان را برای خویش کوچک می‌دید و دایم می‌خواست راه دیار دیگر در پیش گیرد... و چون به سبب غرور باطنی در دل از ستایشگری شاهان ناخرسند بود، این داعیه تازه در جانش آویخت که از این پس حسان عجم شود و مثل حسان که ستایشگر پیغمبر بود، وی نیز به مدح پیغمبر بسنده کند و از ستایش دیگران کنار جوید» (2).

علی دشتی در کتاب خاقانی؛ شاعری دیرآشنا، این تقابل را از زاویه روان‌شناسی شخصیت بررسی کرده و معتقد است خاقانی دچار نوعی «نارسیسم یا خودشیفتگی» بود که دربار آن را ارضا می‌کرد، اما هم‌زمان، به دلیل هوش سرشار، از پوچی این محیط آگاه بود. دشتی معتقد است خاقانی در مدایحش «دروغ می‌گفت و به این دروغ آگاهی داشت»؛ همین آگاهی، زیربنای ایدئولوژی «گریز» او را می‌ساخت.

«از حیث روش و رفتار شخصی، همچنین از حیث موضوع و کیفیت مدح، وجوه تمایزی میان او و سایر مدیحه‌گویان هست. نخست و قبل از همه، در خاقانی عزت نفسی به چشم می‌خورد

که او را با حریم استغنا نزدیک و از صفت امثال انوری و ظهیر فارابی و معزی و عنصری دور می‌کند. مثل اینکه آن جوهر انسانیت که به شخص مناعت می‌دهد و از تذلل و خضوعش باز می‌دارد، در وی بیش از سایر مدیحه‌سرایان بوده است. او به فضل و کمال خود واقف است، به قوه بیان و قدرت طبع خویش می‌نازد و ارزش کلام و مدایح خود را کم‌تر از عطا و بخشش ممدوحین نمی‌داند» (7).

##### ۲- خانقاه؛ کعبه آمال یا گریزگاه رنج؟

در مقابل دنیای دربار، خانقاه در اندیشه خاقانی، به‌ویژه در نقد زرین‌کوب، نماد «استعلائی روحی» است. زرین‌کوب در کتاب دیدار با کعبه جان، سفرهای خاقانی به حج و اقامت‌های کوتاهش در خانقاه‌ها را تلاشی برای «تطهیر ایدئولوژیک» می‌داند. او معتقد است خاقانی می‌خواست با انتساب خود به «عزّت»، هویت جدیدی فراتر از یک «مداح» برای خود خلق کند.

«در بازگشت از این دومین حج، سال‌های محنت در انتظار او بود. از خدمت درگاه کناره می‌جست و تهدید به الزام و حبس، او را یک چند به قبول غل واداشت... اندوه و ملال طولانی او را به شدت فرسوده کرده بود. در تبریز به عزت و انزوا گرایید و به درک خدمت مشایخ عصر و صرف اوقات در طاعات می‌گذرانید و در واقع، گرایش او به تصوف واقعی در همین‌جا آغاز شد» (16).

خانقاه برای خاقانی، بیشتر یک «موضع شعری» بود تا یک واقعیت زیستی؛ یعنی خاقانی از زبان صوفیه و مفاهیم خانقاهی استفاده می‌کرد تا به شعرش «قداست» ببخشد و خود را از رقیبان درباری‌اش متمایز کند. این همان چیزی است که زرین‌کوب آن را «تمایزطلبی خاقانی» می‌نامد.

«افکار صوفیانه و ابیات اخلاقی او، اگرچه بعضی در زندگانی اجتماعی سودمند است، ولیکن بیشتر آن‌ها، خاصه آنچه در انتقاد اوضاع عهد اوست، با احساسات شخصی آمیخته و اگر هم برای

زندگی فردی نافع باشد، دستور و سرمشق زندگانی اجتماعی نخواهد بود» (8).

### ۳- تبلور تقابل در «قصیده ترسائیه» و «ایوان مدائن»

این دو قصیده، اوج تجلی تضاد ایدئولوژیک خاقانی است. در قصیده ترسائیه، شاعر دانش مسیحیت خود را به رخ می‌کشد، اما در نهایت در پی شفای روحی است.

«این قصیده که شاهکار حبسیه‌سرایی و التزام به اصطلاحات مسیحیت در شعر فارسی است. مشکل آن نیز همان‌گونه که بیان شد، التزام اصطلاحات آیین مسیحیت است، به‌طوری‌که شاعر سعی کرده در هر بیت به یک یا چند اصطلاح، همانند شماس، انجیل، تثلیث، دیر، پنجاهه و... اشاره کند» (17).

خاقانی از شکوه پادشاهان، دربار، سخن می‌گوید، اما نتیجه‌گیری او کاملاً زاهدانه و عبرت‌آموز، خانقاهی، است. زرین‌کوب معتقد است خاقانی در این قصیده، «تاج پادشاهان» را زیر پای «فقر صوفیانه» له می‌کند. «در بازگشت از این سفر بود که بر ایوان مداین گذشت و مثل بحتری، شاعر نام‌آور عرب، در آن «آیینۀ فروشکسته» عبرت‌ها دید و تحفه‌العراقین را هم در این سفر ساخت» (2).

در زبان فارسی، قصیده زیبا و بی‌بدیل ایوان مدائن خاقانی، در کمال وطن‌دوستی و ایران‌گرایی، در موضوع شکوه و پادشاهان ساسانی بیان شده و شاعر مضامین فکری خود را در دو حالت متفاوت به تصویر کشیده است. از یک سو، در اوج احساس و عاطفه و سوز و درد و رفقت قلب، بر ویرانه‌های کاخ عظیم و سترگ ساسانیان که اکنون سر بر زمین فرود آورده، به همراه دجله سیلاب اشک جاری می‌سازد. از طرف دیگر، خاقانی با زبانی استوار و در لحنی حماسی، بر ناپایداری دنیا شعر می‌سراید و در آغاز و انجام قصیده، انسان را به تأمل و عبرت دعوت می‌کند و ناپایداری دنیا را به انسان گوشزد می‌نماید.

«خاقانی به‌طور مستقیم زبان به عبرت‌آموزی و پند و اندرز نمی‌گشاید، بلکه با بیان خلاقانه و نشان‌دادن عواطفی چون با خاک

یکسان شدن پرویز، خاک خوردن، با باد یکسر شدن کسری و غیره، تلاش دارد مخاطب را برانگیزد تا با تجربه عاطفی خود شریک شود و مرثیه‌ای بر شکوه ازدست‌رفته پادشاهان بسراید» (18).

### ۴- تأثیر بر تاریخ ادبیات: فردیت در میانه دو سنت

جایگاه خاقانی به سبب همین تقابل‌ها، استثنایی است. خاقانی اولین کسی است که «اضطراب‌های شخصی» ناشی از این تضاد را وارد قصیده کرد. اگر پیش از او، مدح و زهد در دو موضوع جداگانه بودند، خاقانی این دو را در یک «من واحد» ادغام کرد. این پدیده را «ولادت فردیت در شعر فارسی» می‌توان نامید که محصول اصطکاک مداوم میان نیازهای مادی دربار و آرمان‌های معنوی خانقاه است.

«چهارمین امتیاز خاقانی از قصیده‌سرایان، قصاید و قطعات زیادی است که به سبک سنایی در سیر و سلوک، موعظه تزهّد از دنیا، ستایش قناعت و بیان اندیشه و تأملات روحی دنبال کرده و مجموع آن‌ها نشان می‌دهد که خاقانی شاعری را فقط برای کسب مال به کار نینداخته و محرکی شریف‌تر و والاتر نیز در روح وی به جولان آمده است» (7).

خاقانی از جمله شاعرانی است که در نسبت او به تصوف، همواره مورد مناقشه خاقانی‌پژوهان بوده است. از طرفی، عدم وابستگی رسمی او به خانقاه و از سوی دیگر، تردید در تصوف او را به ذهن متبادر می‌کند.

«نام خاقانی از دیرباز در قصیده‌سرایی فارسی می‌درخشد. توجه به این جنبه از شخصیت ادبی او، به دلیل نوآوری‌های شعری وی در قصایدش، پرتکرارترین وصف درباره او بوده است و همین برتری باعث شده است تا محققان عموماً ساحت‌های دیگر شخصیت وی را کم‌تر مورد توجه قرار دهند» (19).

تحلیل تقابل دربار و خانقاه در اندیشه خاقانی، دیدگاه  
زرین کوب

### ۱- دربار، اسارت در زرین خانه قدرت

پیوند خاقانی با دربار شروان شاهان را نوعی «اسارت خودخواسته» باید توصیف کرد. از منظر ایدئولوژی ادبی، خاقانی در دربار تنها یک مداح نیست، بلکه تکنیسینی است که می‌خواهد با «دشواری کلام»، برتری ذهنی خود را به ممدوح و رقیبان تحمیل کند. «بدین گونه، در بازگشت از حج، کوشید تا از درگاه خاقان کناره گیرد، نان طلبی و چاره‌جویی را کنار بگذارد و خدمت مخلوق را ترک کند، اما این اندیشه پیش نرفت و شاعر که درصدد فرار از درگاه خاقان برآمده بود، گرفتار شد و به زندان افتاد» (2). خاقانی بارها و به کرات از مدح و ستایش شاهان روزگار خویش اظهار ندامت و پشیمانی و بیزاری کرده است:

گفتم به ترک مدح سلاطین، مبین در آنک

سحر مبین به شعر مبین درآورم

بهر دو نان ستایش دوان کنم مباد

کآب گهر به سنگ خماین درآورم

چون موی خوک درزن ترسا بود، چرا

تار ردای روح به درزن درآورم

(20).

### ۲- خانقاه؛ آرمان شهرِ رهایی و استغنا

در مقابل دربار، «خانقاه» یا «عزلت‌کده» در شعر خاقانی، نماد بازگشت به خویشتن است. میل خاقانی به خانقاه، بیش از آنکه ریشه در سلوک صوفیانه داشته باشد، ریشه در «بیزاری از محیط» دارد. او خاقانی را «زاهدی میان‌تهی» نمی‌داند، بلکه معتقد است او برای فرار از حقارت‌های درباری، به ایدئولوژی زهد پناه می‌برد تا بتواند از موضعی بالاتر به پادشاهان بنگرد.

«در بازگشت از این سفر بود که بر ایوان مداین گذشت و مثل بحتری، شاعر نام‌آور عرب، در آن «آینه فروشکسته» عبرت‌ها دید

و تحفه‌العراقین را هم در این سفر ساخت... تمایلات پارسایی که از آغاز در وی وجود داشت، در طی سفر مکه و از تأثیرات روضه پیغمبر، در وی قوت بیشتر یافت و چون به سبب غرور باطنی در دل از ستایشگری شاهان ناخرسند بود، این داعیه تازه در جانش آویخت» (16).

در مورد عرفان و صوفی‌گری خاقانی باید گفت:

«بیشتر تذکره‌نویسان درباره خاقانی نوشته‌اند که قدم در راه طریقت نهاد و از ملازمت سلاطین ابا کرد. این درست است، اما نه در اوایل و نه در میانه راه عمر، بلکه در واپسین ایام حیات، آن هنگام که از کوشش‌ها و تلاش‌های چهل‌پنجاه‌ساله برای فرار از شروان و پیوستن به درگاه شاهان بزرگ‌تر از شروان‌شاهان، خسته و درمانده شده و امواج آرزوهای کوه‌مانندش به صخره‌های ناکامی و نومیدی برخورد کرده بود، همان وقت در او یک سرخوردگی و یک حالت تسلیم و تن‌دردهی به تقدیر و سرنوشت به وجود آمد و همین دوره بود که از حضور در درگاه شروان‌شاه اخستان و شرکت در مجالس عیش و نوش او سر باز و از ستایش و مدح وی تن می‌زند» (3).

«آنچه خاقانی را از شاعران صرفاً مضمون‌پرداز جدا می‌سازد، آن است که عرفان برای او نه ژانری ادبی، بلکه افقی برای معنا دادن به زیستن است. زیست صوفیانه خاقانی در این معنا، نه در قالب وابستگی رسمی به طریقت یا خانقاه، بلکه در ساحت تجربه، تربیت، رنج، مرگ‌اندیشی و تأمل انفسی و آفاقی توأمان تحقق یافته است» (11).

### ۳- تجلی پارادوکس در زبان، نقد فنی زرین کوب

این تقابل را در «زبان» خاقانی باید ردیابی کرد.

زبان درباری خاقانی: سرشار از اصطلاحات علمی، نجومی و تفاخرات فضل‌فروشانه است تا ممدوح را مرعوب کند.

«شیوه بیان خاقانی بر پدید آمدن معنی‌های ناآشنا و آفریدن تعبیرات تازه مبتنی است. دقت در توصیف که موجد تشبیه‌های غریب و

تعبیرهای بی‌سابقه است و غور در مناسبات لفظی و معنوی که سبب ابداع معانی نو و صنایع بدیع می‌شود، از مزایای طرز اوست و او حتی در بیان مضامین عادی و مشترک، با پدید آوردن تنوع در تعبیر، چندان تصرف می‌کند که آن معانی را چون مضامین اختراعی خویش جلوه می‌دهد و این نکته گاه منتهی می‌شود به اینکه سخن وی زیاده مشکل و غریب جلوه می‌کند» (2).

زبان خانقاهی خاقانی: لبریز از ناله‌های پرسوز، حبسیات و نکوهش دنیاست، مانند قصیده «مرآت‌الصفاء». به باور زرین‌کوب، اوج این تقابل در قصیده ایوان مدائن تجلی می‌یابد. در اینجا، خاقانی درباری با مشاهده ویرانه‌های قصر ساسانی، به یک خانقاهی تبدیلی می‌شود که بر بی‌ثباتی قدرت، دربار، می‌گریزد. «در بازگشت از این سفر بود که بر ایوان مداین گذشت و مثل بحتری، شاعر نام‌آور عرب، در آن «آیینۀ فروشکسته» عبرت‌ها دید» (2). اثبات تصوف خاقانی کار آسانی نیست.

«باین حال، براساس نشانه‌های موجود، خاقانی رسماً اهل تصوف یا دست‌کم متظاهر به تصوف نبوده است، اما نوع خاصی از تصوف را در زندگی، اندیشه و زبانش جلوه‌گر ساخته است که جا دارد آن را برخاسته از «حکمت» و «تصوف حکمی» بنامیم» (19).

#### ۴- خاقانی، شاعر دوراهی‌ها

زرین‌کوب جایگاه خاقانی را در این می‌بیند که او هرگز نتوانست یکی از این دو را به نفع دیگری رها کند. او تا پایان عمر، در آرزوی خروج از شروان، دربار، و سکونت در مکه یا خاتقاه بود، اما زنجیرهای علائق مادی و «نیاز به دیده شدن»، او را در میانه نگاه داشت. این دوری و دوستی با هر دو نهاد، باعث شد که شعر او از نظر عاطفی، میان «کبر درباری» و «انکسار خانقاهی» در نوسان باشد. «وقتی از زندان صحبت می‌کند، با وجود بیان مبالغه‌آمیز وی، می‌توان ناراحتی‌ها و بدبختی‌های او را که در زیر بند آهنین و در پشت دیوار بلند محبس گرفتار تنهایی و نومیدی است، دریافت» (2). در اشعار خاقانی، خودستایی آن‌چنان مبرهن و آشکار است

که بیشتر خاقانی‌پژوهان بخشی از تحقیق خود را به دلایل خودستایی او اختصاص داده‌اند و حتی عده‌ای خودستایی او را معلول خودشیفتگی او دانسته‌اند.

«او به فضل و کمال خویش واقف است و این معنی، به‌جای رعونت و گنددماغی، در وی مناعت و احترام به ذات پرورش داده است. به عبارت دیگر، خاقانی در حد اعتدال میان تکبر و حقارت قرار گرفته، شأن و شرافت روح انسانی را حفظ کرده و برای تقرب و کسب مال، تن به خضوع و تزلزل در نداده» (7).

#### تحلیل نمادشناسی حبس و زنجیر در ایدئولوژی ادبی خاقانی

##### ۱. زندان، گهواره بلوغ هنری و «من» حقیقی

اگر خاقانی به زندان نمی‌افتاد، شاید هرگز از سطح یک مداح مقتدر فراتر نمی‌رفت. باید زندان را مکتب تربیت روح خاقانی دانست. «خاقانی نیز قصایدی در حبس سروده است، ولی شکایت‌های او به روزگار قید و بند او اختصاص ندارد، بلکه بیشتر جنبه عمومی دارد، قیافه یک مرد بدبین و ناراضی از اوضاع اجتماعی را نشان می‌دهد و از همین روی، به منظومه‌هایی که برای موعظه و بیان ناپایداری دنیا سروده است، محصور نمانده، بلکه در مقدمه بسیاری از چکامه‌های مدح و ترجیعات، این سیمای عبوس و بیزار از اخلاق عمومی ظاهر می‌شود. این حالت، یعنی فطرت بدبین و مقابل به بی‌اعتمادی، را باید در ساختمان مزاج عصبی او جست‌وجو کرد، نه در اوضاع و احوال محیط اجتماعی؛ زیرا صحنه زندگانی او کمابیش همان است که قبل از وی بوده و بعد از او نیز دوام یافته و هنوز هم در ایران هست، به حدی که بعضی ابیات او را گویی یکی از شاعران معاصر گفته است» (7).

از منظر ایدئولوژی ادبی او، در زندان است که احساس برتری و غرور خاقانی در برخورد با دیوارهای سنگی و زنجیرهای آهنین، شکسته می‌شود و جایش را به عاطفه‌ای عمیق و انسانی می‌دهد. اغلب خاقانی‌پژوهان، حبسیات را صمیمانه‌ترین بخش دیوان

خاقانی می‌داند؛ چراکه در اینجا دیگر نیازی به تفاخر در برابر رقیب نیست، رقیب اصلی او اکنون «تنهایی» و «مرگ» است. «اسارت خاقانی در بند شروان‌شاهان موجب سروده شدن قصاید حبسیه‌ای شد که در نوع خود از سوزناک‌ترین و بهترین نمونه‌های حبسیه در شعر فارسی محسوب می‌شود. خاقانی که خود از میانه حیات به نوعی تحول روحی و میل به انزوا دچار شده بود، به سبب ماه‌ها زندانی شدن، تمایل بیشتری به عزلت و کناره‌گیری از مظاهر دنیایی پیدا کرد و اشعار زهدآمیز و عرفانی او بی‌تردید ریشه در تجربه‌مندی‌ها و مراقبت‌های همین ایام است» (10).

خاقانی از جمله شاعران زبان فارسی است که به خودستایی شهرت دارد.

«خاقانی به مثابه شاعری که فضای زندان را تجربه کرده، از نقطه‌نظر و با جهان‌بینی خاصی آن را توصیف کرده است. در واقع، او تجربه تنانه خاصی در فضای زندان و در مواجهه با ابزار شکنجه دارد که این تجربه‌های دردناک منجر به کنش‌های منفعلانه‌ای نظیر گریستن و آه کشیدن می‌شود و این مقوله از دیدگاه پدیدارشناختی حائز اهمیت است؛ چراکه تعاملات بدنمند شاعر با زندان و اشیای موجود در آن، از یک سو منجر به شکل‌گیری فضای خاص از زندان می‌شود و از سوی دیگر، ادراک او را تحت تأثیر قرار دهد» (21).

## ۲. نمادشناسی «زنجیر»، از بند مادی تا علایق دنیوی

خاقانی در اشعارش به کرات از «پای‌بند» و «گنده» سخن می‌گوید. زنجیر در شعر خاقانی از یک ابزار شکنجه به یک «استعاره کلان» تبدیل می‌شود.

«وسعت تخیل و تلاطم معانی در ذهن او، به وی مجال نمی‌داده است که آن‌ها را در قالب جمله‌های متداول ریزد و پیوسته در این تلاش بوده است که با توسل به استعارات و تشبیهات، صور ذهنی خود را قوی‌تر و زنده‌تر نشان دهد. می‌خواهد به ترکیبات خود تشخیص دهد و حتی مضمون‌های گفته‌شده را با تعبیر تازه و تلفیق

جدید، بدیع و نو سازد. در یکی از قصایدی که هنگام حبس سروده و طبعاً در مقام هنرنمایی نبوده و تأثرات خود را بیرون ریخته، ساده‌ترین ابیانش از این قبیل است:» (7).

ازدها بود خفته بر پایم  
نتوانستم آن زمان برخاست  
مار ضحاک ماند بر پایم  
وز مزه گنج شایگان برخاست (20).

«زنجیر» برای خاقانی نماد تمام علایقی است که او را به دنیای دنی دربار پیوند داده بود. او در زندان متوجه می‌شود که «زنجیر آهنین» بر پا، بسیار سبک‌تر از «زنجیر تعلق» به صله و ستایش است. «دوران ملازمت خاقانی با دربار شروان‌شاهان، در ظاهر نماد شکوفایی اجتماعی و ادبی اوست، اما در سطح سلوکی، مرحله‌ای است که در آن شاعر با آزمون مجاهده، شهرت و وسوسه‌های جاه و مدح روبه‌رو می‌شود. خاقانی در این دوره، با وجود آنکه به دربار راه می‌یابد، در اشعارش به‌صورت پیوسته از جفای شاهان، بی‌ثباتی روزگار و نکبت مدیحه‌گویی شکایت می‌کند» (11).

## ۳. تقابل «تاریکی زندان» و «نور اندیشه»

یکی از مضامین مورد تأکید در نقد زرین‌کوب، تقابل میان فضای تنگ زندان و وسعت خیال خاقانی است. خاقانی در حبس، به بازتعریف «آزادی» می‌پردازد. او در حالی که در بند است، خود را «سلطان ملک سخن» می‌نامد.

«در اینکه خاقانی دارای مناعت طبع بوده و سر در مقابل امرای شروان فرود نمی‌آورده و تن به لودگی و چاپلوسی چون دیگر شاعران نمی‌داده است، جای شکی نیست و به علاوه، وی اعتقادی عجیب به مقام و فضل و دانش خود داشت. دو صفت ویژه در اشعارش موجود است: یکی تفاخر و مناعت طبع و بلندنظری است؛ چنان‌که می‌دانیم، خود را از شعرای عرب و عجم برتر

می‌شمرد و دیگری زودرنجی و گله‌گذاری او از روزگار است» (3).

پارادوکس، عجز فیزیکی در برابر قدرت زبانی، را ابزاری می‌داند که خاقانی به وسیله آن، انتقام خود را از زندان‌بان و ممدوح می‌گیرد. ایدئولوژی او در اینجا «ایدئولوژی مقاومت از طریق هنر» است؛ یعنی تبدیل زنجیر به «تار چنگ» برای سرودن والاترین نغمه‌ها.

«این خودستایی‌ها و این شکایت‌های تلخ، برای کسی که امروز می‌خواهد از راه اشعار وی به درون زوایای دلش راه بیابد، نشانه وجود چیزی از نوع عقده حقارت است؛ چنان‌که هم تخلص پرآوازه او، خاقانی، و هم بیان پرتکلف و غیرعادی او که پر از خودنمایی و پر از فضل‌فروشی است، از چنین عقده‌ها حکایت دارد و از تأمل در اشعار وی شاید بتوان احوال روحی او را به درستی شناخت» (2).

«شاعر در مواردی نیز با توسل به مظاهر دینی همچون خدا، پیامبر خدا و یاری آن‌ها، در مقابل قدرت حاکم مقاومت نشان می‌دهد. در واقع، شاعر در فضای حقیقی زندان چاره‌ای جز تسلیم ندارد، اما در فضای زیست‌شده زندان که فضایی است مختص به ذهن و تخیل او، تلاش می‌کند به مظاهر دینی پناه ببرد تا در جهان ممکنات، تسلی‌خاطری حاصل کند» (21).

#### ۴. تأثیر حبس بر ساختار زبان، از تکلف به عاطفه

پژوهش‌هایی که پیرامون سبک فنی خاقانی صورت گرفته، نشان می‌دهد که در حبسیات خاقانی، آن «فخامت متصنع» جای خود را به «فخامت دردمندانه» می‌دهد.

«در کنار اصل آشنایی‌زدایی، اصل «دشوارسازی» است، در مواردی از عهده پاسخ‌گویی موضوع به عنوان یک هنرنامه برای و حق این است که بعضی از هنرمندان «درشم» کار خود را بر همین اصل استوار کرده‌اند. خاقانی، شاعر بزرگ تاریخ ادبیات ما، بخشی از تشخیص هنری خود را در این میدان آزموده و عرضه کرده است؛

یعنی در کنار بهره‌وری خلاق از هزاران «هنرنامه» موجود و ممکن در زبان فارسی، او گاهی از هنرنامه «دشوارسازی» هم سود می‌جوید. بسیاری از بدعت‌ها و بدایع آثار خلاق ادبی از همین‌جا سرچشمه می‌گیرد، چه آن مواردی که «متن پنهان» سبب این دشوارسازی است و چه کوشش‌هایی که موجب تنوع‌جویی در ساختارهای زبانی و نحوی می‌شود» (9). در حبسیات، دانش خاقانی، نجوم و طب، دیگر برای فضل‌فروشی نیست، بلکه برای «توصیف رنج» به کار می‌رود. مثلاً وقتی خاقانی ستارگان را از دریچه تنگ زندان می‌بیند، آن‌ها را نه به عنوان پدیده‌های علمی، بلکه به عنوان «شاهدان تنهایی» خویش بازنمایی می‌کند. «وقتی از زندان صحبت می‌کند، با وجود بیان مبالغه‌آمیز وی، می‌توان ناراحتی‌ها و بدبختی‌های او را که در زیر بند آهنین و در پشت دیوار بلند محبس گرفتار تنهایی و نومیدی است، دریافت» (2).

#### نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف واکاوی جایگاه خاقانی شروانی از منظر ایدئولوژی ادبی عبدالحسین زرین‌کوب به انجام رسید. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که جایگاه خاقانی در سپهر فکری زرین‌کوب، نه یک جایگاه ایستا، به عنوان یک قصیده‌سرای فنی، بلکه جایگاهی پویا است. نتایج حاصل از این تتبع را می‌توان در چند محور بنیادین خلاصه کرد: نخستین و مهم‌ترین یافته این پژوهش آن است که زرین‌کوب، خاقانی را پیشاهنگ «فردیت ادبی» در ایران می‌داند. درحالی‌که سنت ادبی قرن ششم، شاعر را در جایگاه «مداح بی‌چهره» قرار می‌داد، خاقانی با تکیه بر آنچه زرین‌کوب احساس برتری و خودبزرگ‌بینی می‌نامد، توانست شخصیت، رنج‌ها و دانش خود را بر متن تحمیل کند. ایدئولوژی ادبی او، بر پایه نوعی «تمایزطلبی» استوار است که در آن، دشواری کلام نه یک نقیصه، بلکه ابزاری برای تثبیت حاکمیت شاعر بر قلمرو زبان است. تحلیل پارادوکس‌های زیستی خاقانی نشان داد که جایگاه تاریخی او در نگاه زرین‌کوب، در نقطه تلاقی دو نهاد متضاد، دربار و

خانقاه، تعریف می‌شود. خاقانی نه صوفی صافی بود و نه درباری صرف، بلکه او نماینده «انسان بحران‌زده عصر سلجوقی» است که میان نیاز مادی و استعلائی معنوی در نوسان است. زرین‌کوب به‌درستی تبیین می‌کند که این «پاره‌پارگی درونی»، منبع اصلی خلاقیت و تصویرگری‌های شگفت‌انگیز اوست.

یافته‌های بخش نمادشناسی حبس نشان داد که از منظر زرین‌کوب، زندان برای خاقانی یک «نقطه عطف ایدئولوژیک» بوده است. در زندان، ایدئولوژی «فضل و قدرت» به ایدئولوژی «عاطفه و انسان» تغییر ماهیت می‌دهد. خاقانی در این مرحله، از یک «تکنیسین واژه‌ها» به یک «شاعر دردمند» تبدیل می‌شود. قصیده ایوان مدائن در این میان، نقطه پیوند «ویرانی بیرونی» و «بیداری درونی» اوست که زرین‌کوب آن را عالی‌ترین تجلی روح خاقانی می‌شمارد.

در نهایت، پاسخ به پرسش اصلی پژوهش نشان می‌دهد که در منظومه فکری زرین‌کوب، خاقانی «قله فنی‌ترین و درعین‌حال شخصی‌ترین» شیوه سخنوری است. او کسی است که راه را برای ورود مفاهیم پیچیده حکمی و عرفانی به غزل و مثنوی قرون بعد هموار کرد. زرین‌کوب، اگرچه بر دشوارگویی او خرده می‌گیرد، اما او را به سبب «شجاعت در بیان رنج‌های بشری» و «پایبندی به هنر محض»، یکی از معدود شاعرانی می‌داند که توانسته‌اند بر زمانه خویش فائق آیند.

#### مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

#### تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

#### EXTENDED ABSTRACT

Khāqāni Shirvani occupies one of the most distinctive and controversial positions in the history of Persian literature, particularly within the development of the technical style (*sabk-e fanī*) of the sixth century AH. His poetry represents a major transformation from the simplicity and directness associated with the Khorasani tradition toward a literary system characterized by intellectual complexity, semantic density, intertextual richness, and the extensive use of scientific, philosophical, and theological references. The present study investigates Khāqāni's literary position through the framework of Abdolhossein Zarrinkoub's concept of "literary ideology," arguing that the poet's significance cannot be reduced merely to his mastery of rhetorical techniques or his reputation for difficult expression. Rather, Khāqāni should be understood as a poet

whose linguistic choices, aesthetic strategies, and thematic concerns reflect a complex ideological relationship with authority, knowledge, spirituality, and individual identity. In Zarrinkoub's critical perspective, literary ideology refers not to political dogmatism but to the internal logic through which a literary figure constructs his relationship with social structures, intellectual traditions, and systems of power. Accordingly, Khāqāni's poetry emerges as a field in which the contradictions of the medieval Iranian intellectual and social environment are transformed into artistic structures. His movement between the court, the Sufi lodge, and the intellectual world of the library created a unique poetic identity based on tension and negotiation. Scholars have emphasized that Khāqāni's poetic distinction derives from the extraordinary interaction

between his vast knowledge, imaginative power, and personal experiences of suffering, exile, and imprisonment. His ability to combine scientific terminology, philosophical reflection, and emotional intensity transformed his poetry into a complex aesthetic system in which language became not merely a communicative instrument but a means of establishing authority and individuality. The study therefore examines how Zarrinkoub's critical approach reinterprets Khāqāni's difficult style, self-praise, mystical tendencies, and prison poetry as interconnected dimensions of a coherent literary ideology rather than isolated stylistic characteristics (2, 15, 16, 20).

The theoretical foundation of this research is based on the assumption that Khāqāni's position in Persian literary history is inseparable from the emergence of artistic individuality. Unlike many court poets whose identities were absorbed into the personality and political authority of their patrons, Khāqāni maintained a strong sense of self-presence within his poetry. Even in panegyric compositions, where praise of rulers was traditionally the central function of the qasida, Khāqāni transformed the genre into a space for displaying his own intellectual superiority, emotional conflicts, and existential concerns. This transformation represents what Zarrinkoub identifies as the emergence of a powerful individual consciousness in Persian poetry. Khāqāni's frequent expressions of pride, accusations of rivals' inferiority, and emphasis on his unique poetic abilities reveal

a deliberate strategy of distinction through language. His self-fashioning as "Hassān al-Ajam" demonstrates an attempt to construct a literary identity that transcended ordinary courtly dependence. However, this individualism was accompanied by a deep internal contradiction: while Khāqāni sought recognition and patronage from political institutions, he simultaneously criticized worldly power and expressed dissatisfaction with courtly life. This paradox between dependence and rejection forms one of the central components of his literary ideology. Studies on Khāqāni's self-praise suggest that his emphasis on personal excellence cannot simply be interpreted as arrogance; rather, it reflects a psychological and cultural response to the poet's struggle for recognition within a hierarchical social environment. His self-representation functions as a mechanism for preserving dignity and asserting intellectual independence. Therefore, the analysis of Khāqāni's individuality requires attention not only to rhetorical features but also to the historical and psychological conditions that shaped his poetic worldview (1, 7, 14, 22).

One of the main arguments of this study is that the opposition between the court and the Sufi lodge constitutes the central ideological conflict underlying Khāqāni's poetry. The court represents both opportunity and limitation: it provides social recognition, material support, and a platform for poetic performance, yet it simultaneously imposes dependence and humiliation. Khāqāni's relationship with the

Shirvanshahs therefore reflects a paradox of attraction and rejection. He requires the court as a source of prestige but criticizes it as a symbol of worldly attachment and political inequality. Zarrinkoub interprets this contradiction as a fundamental feature of Khāqāni's personality, suggesting that the poet's dissatisfaction with courtly life gradually encouraged his movement toward ascetic and spiritual themes. In contrast, the khanqah represents a symbolic space of purification, independence, and spiritual elevation. Nevertheless, the present study argues that Khāqāni's relationship with mysticism should not be understood simply as formal Sufi affiliation. Rather, mystical concepts function as intellectual and aesthetic resources through which he challenges worldly authority and reconstructs his identity. Recent studies have shown that Khāqāni's mystical orientation is manifested less through institutional belonging and more through experiences of suffering, solitude, reflection, and existential awareness. His engagement with Sufi concepts enabled him to transform personal crises into universal reflections on human existence. The poems associated with pilgrimage, asceticism, and spiritual longing demonstrate that Khāqāni's religious and mystical expressions are deeply connected with his broader search for meaning and dignity. In this context, the court and the khanqah are not merely external institutions but symbolic poles within Khāqāni's inner world, producing the dynamic

tension that shapes his poetic imagination (3, 11, 16, 19).

Another important dimension examined in this research is the relationship between Khāqāni's linguistic complexity and his literary ideology. The difficulty of Khāqāni's language has frequently been regarded as one of his defining characteristics. His poetry contains extensive references to astronomy, medicine, philosophy, theology, and literature, creating a highly concentrated linguistic structure that challenges ordinary readers. However, from the perspective adopted in this study, following Zarrinkoub's critical approach, this complexity should not be considered merely a stylistic weakness. Instead, it represents a conscious aesthetic strategy through which Khāqāni establishes intellectual authority and distinguishes himself from other poets. The technical refinement of his language transforms poetry into a domain of expertise accessible primarily to those capable of recognizing its intellectual layers. In this sense, difficult expression becomes a form of symbolic power. Research on Persian stylistics has emphasized that Khāqāni's innovative use of imagery, metaphor, and unfamiliar combinations contributed significantly to the development of artistic language in Persian poetry. His poetic architecture demonstrates a deliberate attempt to expand the expressive possibilities of Persian through semantic innovation and complex associations. Nevertheless, the experience of imprisonment produced a

significant transformation in this linguistic system. In prison poetry, the intellectual richness of Khāqāni's language becomes increasingly connected with emotional expression. Scientific references are no longer employed primarily for intellectual display but become instruments for representing suffering, isolation, and existential anxiety. The prison poems reveal a movement from ornamental complexity toward profound emotional intensity, demonstrating how personal experience reshaped the ideological function of language in Khāqāni's poetry (2, 4, 9, 15).

The symbolism of imprisonment represents another major aspect of Khāqāni's literary ideology and provides a key to understanding his transformation as a poet. Prison in Khāqāni's poetry is not merely a physical location but a symbolic space in which identity, suffering, and artistic consciousness are reconstructed. His experiences of confinement created some of the most emotionally powerful examples of prison poetry in Persian literature. Within Zarrinkoub's interpretation, imprisonment functions as a turning point in which the poet's previous emphasis on knowledge, pride, and distinction gradually develops into a deeper awareness of human vulnerability. The chains and restraints described in Khāqāni's poetry become metaphors for broader forms of captivity, including attachment to worldly recognition, dependence on political authority, and the limitations of human existence itself. The

prison experience allows Khāqāni to transform personal suffering into universal reflection. Studies of his prison poems demonstrate that these works represent not only complaints against injustice but also profound explorations of solitude, resistance, and spiritual awareness. The qasida of Ayvān-e Madā'en particularly illustrates this transformation, as Khāqāni moves from admiration of historical grandeur toward contemplation of impermanence and the decline of worldly power. In this poem, the ruins of the Sasanian palace become a symbolic mirror reflecting the instability of political authority and the necessity of moral reflection. The contrast between external destruction and internal awakening reveals the central mechanism of Khāqāni's poetic ideology: suffering becomes a source of knowledge, and loss becomes a foundation for artistic transcendence. Through this process, Khāqāni evolves from a poet seeking recognition within existing structures of power into a poet who critically examines those structures and creates an independent aesthetic universe (6, 12, 18, 21, 23).

In conclusion, this study demonstrates that Khāqāni's position in Persian literary history, from the perspective of Zarrinkoub's concept of literary ideology, should be understood as the product of a continuous interaction between power, knowledge, suffering, and artistic individuality. Khāqāni's greatness does not lie solely in his technical mastery or his difficult language; rather, it emerges from his

ability to transform personal contradictions into a sophisticated poetic system. The tension between courtly dependence and spiritual independence, between intellectual pride and emotional suffering, and between linguistic complexity and human vulnerability constitutes the foundation of his unique literary identity. Zarrinkoub's reading reveals Khāqāni as a poet who represents the emergence of individual consciousness in Persian literature and who expands the possibilities of poetic expression by integrating personal experience with broader philosophical and social concerns. His prison poetry, mystical reflections, and innovative language demonstrate a movement from external recognition toward internal discovery. Therefore, Khāqāni should not be regarded merely as a representative of the technical style but as one of the poets who transformed Persian poetry into a medium for expressing the complexity of human existence. The findings of this research confirm that the concept of literary ideology provides a valuable framework for understanding how aesthetic forms are connected with historical circumstances, psychological experiences, and systems of power. Through this perspective, Khāqāni emerges as a poet whose enduring significance lies in his ability to convert conflict into creativity and suffering into one of the most remarkable achievements of Persian literary history.

## References

1. Masbouq SM, Aghajani H, Alvar K, Azizi A. Narcissism and Self-Praise in the Poetry of Khaqani and Bashshar ibn Burd. *Comparative Literature Studies*. 2015;9(35):81-103.
2. Zarrinkoub A. *With the Caravan of Helleh: A Collection of Literary Criticism*. 13th ed. Tehran: Elmi; 2003.
3. Zafari V. *Prison Poetry in Persian Literature from the Beginning of Persian Poetry to the End of the Zand Dynasty*. 2nd ed. Tehran: Amir Kabir; 1996.
4. Shafiei Kadkani MR. *Imagery in Persian Poetry*. 24th ed. Tehran: Agah; 2024.
5. Zarrinkoub A. *Literary Criticism: An Inquiry into Principles, Methods, and Critical Debates*. 2nd ed. Tehran: Amir Kabir; 1975.
6. Amraei A. An Elegy for the Elegist of Mada'in: A Critical Review of the Book *The Elegist of Mada'in*. *Critical Research Journal of Humanities Texts and Programs*. 2021;21(9):23-47.
7. Dashti A. *Khaqani: A Long-Unfamiliar Poet*. 1st ed. Tehran: Amir Kabir; 1961.
8. Forouzanfar B. *Speech and Orators*. 4th ed. Tehran: Kharazmi; 1990.
9. Shafiei Kadkani MR. *The Resurrection of Words: The Literary Theory of the Russian Formalists*. 4th ed. Tehran: Sokhan; 2017.
10. Emami N. *Khaqani Shirvani: Poet of Dawn and Praise*. 1st ed. Tehran: Jami; 1996.
11. Sajjadinejad SM, Fouladi A, Taheri FS. A Reading of Khaqani's Sufism Based on a Critique of Scholars' Views. *Mystical Literature*. 2025;17(41):63-99.
12. Azizpour S. A Weighty Counsel with a Burning Sigh: A Case Study Comparing the Qasidas of Abu Ubadah al-Buhturi and Khaqani Shirvani's Ayvan-e Mada'in. *Stylistics of Persian Prose and Poetry (Bahar-e Adab)*. 2025;7(10):277-91.
13. Tayefi S, Shalchian-Nazer T. A Critical Rereading of the Place of the Book Khaqani Shirvani: His Life, Time, and Milieu in Khaqani Studies. *Journal of Literary Texts of the Iraqi Style Period*. 2023(18):27-57.
14. Sadeghimanesh A, Khajehim A, Ghaderisehi H. A Psychological Examination of the Causes of Self-Praise in Khaqani's Poetry Based on Alfred Adler's Theories. *Applied Linguistic and Literary Research*. 2022(2):57-76.
15. Karami MH, Dehghanian J. *Khaqani, Architect of Language and Imagination*. *Literary Arts*. 2010;2(1):1-16.
16. Zarrinkoub A. *Meeting the Kaaba of the Soul: On the Life and Thought of Khaqani*. 3rd ed. Tehran: Sokhan; 2004.

17. Mohammadi Fesharaki M. The Christian Qasida and Its First Commentary. *Gowhar-e Guya*. 2008;1(4):217-58.
18. Rezaei Z, Sayadkuh A. Forms of Adib Pishavari's Intertextual Reception of Khaqani in the Qasida Ayvan-e Mada'in. *Iranian Studies*. 2022;21(42):141-70.
19. Sajjadinejad SM, Fouladi A. Rereading Khaqani's Sufi Life through the Correspondence between Life and Work. *Research in Mystical Literature*. 2025;19(2):127-50.
20. Khaqani Shirvani Aa-DB. *Divan of Khaqani Shirvani*. 12th ed. Sajjadi SZa-D, editor. Tehran: Zavvar; 2020.
21. Hakimian F, Nikmanesh M. An Examination of Prison Space in Khaqani's Prison Poems Based on Henri Lefebvre's Theory. *Literary Criticism and Theory*. 2024;9(1):73-96.
22. Zarrinkoub A. *A Survey of Persian Poetry*. 4th ed. Tehran: Sokhan; 2005.
23. Hosseinabadi H, Kameli A. A Comparison of Khaqani's Prison Poem with a Panegyric Qasida by Molla Toghra-ye Mashhadi. *Studies in the History and Civilization of Iran and Islam*. 2024;8(4):62-72.